

ایران و تاریخ آن از نگاه مارکس و انگلس

احسان طبری

(3)

5- انگلس و میهن ما ایران

صرفنظر از مطالب پیش گفته درباره مشخصات سیر تاریخ جوامع شرق (و از آن جمله ایران) انگلس درباره کشور ما مطالب و گاه مقالات مستقلی نوشته است. در دوران فعالیت ژورنالیستی مارکس و انگلس در "نیویورک دیلی تریبون" سال 1857 چند مقاله از مارکس و انگلس درباره وقایع ایران در این روزنامه نشر یافت. از آن جمله است مقاله مارکس تحت عنوان "جنگ علیه ایران"¹ که در 14 فوریه 1857 در تریبون منتشر شد و سپس مقالات انگلس تحت عنوان "دورنماهای جنگ ایران و انگلیس"² که در 19 فوریه همان سال در تریبون نشر یافت و نیز مقاله بسیار جالب "ایران و چین" که در 5 ژانویه 1857 در تریبون چاپ شد.³

دو مقاله اولیه مارکس و انگلس مربوط است به تصرف هرات از طریق قوای ایران در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و سپس نیرو پیاده کردن انگلیس به بندر بوشهر و بررسی تضاد امپراطوری انگلیس و تزاریس روسیه در ایران و افغانستان.

مقاله انگلس تحت عنوان "ایران و چین" مقایسه ایست که به مناسبت جنگ بوشهر و جنگ دوم افیون بین ایران و چین از جهت مقاومت در قبال خارجی انجام می گیرد. انگلس شکست سپاه ده هزار نفری ایران در بوشهر و محمره در قبال سواره نظام و قوای انگلیسی- هندی (علی رغم مقاومت ها و دلاوری هائی که در همین دوران از سپاه ایران دیده شد) بوجود فساد و انحطاط در داخل دستگاه حکومتی ایران مربوط می کند و می نویسد که در ایران تا کنون سه کشور اروپائی: روسیه، انگلیس و فرانسه، هر یک بنوبه خود کوشیدند سیستم نظامی خویش را در سپاه سنتی ایران برقرار سازند و یک ارتش معاصر ایجاد کنند ولی مساعی انجام یافته به ثمر نرسید:

"یک سیستم جای سیستم دیگر را گرفت ولی بعلت حسد، آنتریگ، جهالت، آزمندی رشوه خواری آن مردم شرق که این سیستم ها می بایست آن ها را به افسران و سربازان اروپائی بدل کنند، به نتیجه نرسید."⁴

به نظر انگلس تحول ارتش ایران بصورت یک ارتش معاصر یک پروسه کوتاه مدت نیست:

"همه اینها خواستار یک دوران طولانی است و بناچار با سخت ترین موانع بعلت جهالت، فقدان تعادل، خرافات، خاصه خرجی (فاوری تیسیم) و ادبار دائمی سرنوشت ها که ویژه دربارهای شرقی است برخورد خواهد کرد."⁵

انگلس در چین برعکس یک نیروی زنده مقاومت عمومی که او آن را "جنگ خلقی" و "جنگ ملی" می نامد مشاهده می کند. مارکس در مقاله خود برای یافتن علل این انحطاط تاریخ ایران را از آغاز صفویه به بعد مورد بررسی قرار می دهد. بنظر نگارنده توصیف انگلس از دربارهای ایران و نظر او که فساد دربار علیرغم فداکاری ها و دلاوری های

1 - کلیات، جلد 12 صفحات 120-125

2 - کلیات، جلد 12 صفحات 126-131

3 - کلیات، جلد 12 صفحات 128-224

4 - کلیات، جلد 12 صفحه 218

5 - کلیات، جلد 12، صفحه 220

سربازان ایرانی ریشه ناکامی های ایران و موفقیت های سیاست استعمارطلبان است کاملاً درست است و واقعیت های تلخ بسیار گوناگونی آن را ثابت می کند. انگلس تصریح می کند که وی نمی خواهد "داغ" مختصات ثابتی را به ملتی وارد کند ولی بر آنست که رفع وضعی که ناشی از سیر ویژه تاریخ است، به گذشت زمان نیاز دارد. اینکه مردم ایران از آغاز قرن بیست دست به مهمترین انقلابات آسیا زدند، حاکی از آنست که برای برآورده شدن آرزوی انگلس که از تبدیل ایران، چنان که او بیان می کرد، به "واسال" استعمارطلبان سخت ناخشنود بود، مدت چندانی نگذشت.

در نامه انگلس به مارکس که ما از آن در این مقاله بخش هائی را ذکر کردیم، به تفصیل از ایران، از زبان پارسی و شعر و نثر فارسی یاد شده است. انگلس در این نامه چنین می نویسد:

"... حال که برای چند هفته به این معضلات شرقی گرفتار آمدم، از فرصت استفاده کردم و به زبان فارسی مشغول شدم. از زبان عربی مرا دو چیز می ترساند: از سوئی بی میلی فطری من نسبت به السنه سامی و از سوی دیگر این واقعیت که نمی توان بدون اتلاف وقت فراوان در این زبان به توفیق کمابیش مشهودی دست یافت، زیرا چنان غنی است که در آن چهار هزار ریشه وجود دارد و مدت دو الی سه هزار سال از عمر آن گذشته است. در عوض زبان فارسی زبان نیست، بلکه یک اسباب بازی واقعی است. اگر این خط ناخجسته عربی که در آن تا شش حرف پی در پی قیافه ای همانند دارند و برای حروف مصوته نیز علامتی نیست، نمی بود، من می توانستم سرا پای دستور زبان فارسی را در عرض چهل و هشت ساعت حفظ کنم... من برای آموختن زبان فارسی برای خود حد اکثر سه هفته وقت گذاشته ام... برای وایت لینگ⁶ یک بدبختی است که فارسی نمی داند اگر می دانست آنگاه در این زبان "زبان جهانی" مطلوب خود را به شکل کامل می یافت، زیرا در این زبان تنازعی بین "بمن" و "مرا" وجود ندارد و حالات "داتیف" و "اکوزاتیف" در آن یکسان است.⁷ در هر حال خواندن حافظ قلندر پیر در زبان اصلی که بهیچوجه ظنن بدی ندارد بسی مطبوع است... در عوض نثر فارسی کشنده است. مثلاً "روضه الصفای" جناب "میر خوند" که نثر فارسی را عرضه می دارد خیلی متکلف و بکلی زبان بی معنایی است. درباره اسکندر کبیر چنین می نویسد: "نام اسکندر در زبان یونانی اکسیدروس است (چنانکه خود نام اسکندر محرف الکساندر است) و این لفظ یعنی "فیلسوف" که از "فیلا" به معنای عشق و "سופا" به معنای حکمت می آید. لذا اسکندر یعنی محب حکمت". درباره پادشاهی که از سلطنت دست کشید می نویسد:

"او مضراب عزیمت را بر طبل رحلت کوفت" همچنان که "بابا ویلیشن"⁸ اگر باز هم نبرد قلمی را ادامه دهد بدان دچار خواهد شد. "ویلیشن" دچار سرنوشت افراسیاب توارانی نیز

⁶ - ویلهلم وایت لینگ 1871-1808 نخستین تنورسین آلمانی کمونیسم- کمونیست خیال پرداز که در بین کارگران به تبلیغ و ترویج و سازماندهی پرداخت و از اعضاء " اتحادیه عدالت" است و برای آن برنامه ای نوشت تحت عنوان " بشریت چگونه هست و چگونه باید باشد " 1838. شغل وایت لینگ خیاطی بود.

⁷ - مقصود انگلس اثر وایت لینگ بنام " منطق و دستور عمومی زبان و مختصات بنیادی یک زبان جهانی برای بشر است -

Allgemeine den- und sprachlehre nebst Grundzügen
einer universal- Sprache der Menschheit

در این اثر در کنار برخی نظریات معقول ظاهراً برخی نظریات ساده لوحانه نیز بوده که انگلس بدانها بشکل طنز آمیز اشاره میکند از جمله پیشنهاد حذف حالت " داتیف" که وایت لینگ آنرا " اشرافی" میدانست. مقصود انگلس آنست که در زبان فارسی " حالات" صرف اسم نیست و لذا خاطر وایت لینگ که با برخی از این حالات موافق نیست میتواند از جهت این زبان آسوده باشد.

⁸ - اشاره است به اوگوست ویلیش August Willich 1810-1878 یکی از افسران پروس که نخست به اتحادیه کمونیست ها پیوست و سپس راه سکتاریسم ماجراجویانه در پیش گرفت و از این اتحادیه انشعاب کرد.

خواهد گردید هنگامی که سپاهیان‌ش ترکش گفتند و میرخوند درباره او می نویسد: "ناخن وحشت به دندان حسرت گزیدن گرفت و از انگشتان خجلت خون ندامت جاری ساخت."⁹

(ترجمه از نامه انگلس به مارکس، نوشته شده در منچستر در 6 ژوئن 1853، ترجمه از متن روسی جلد 28 کلیات مارکس و انگلس، صفحات 222-223)

⁹ - عبارات " میرخوند" را بعلمت دسترس نداشتن به متن "روضه الصفا" بطور تحت اللفظی از نقل انگلس ترجمه کردیم. البته جالب است که اصل این عبارات در متن "روضه الصفا" جستجو شود تا معلوم گردد که مطلب دقیقاً از چه قرار است. درباره این قضاوت های انگلس که درنامه دوستانه و خصوصی و حتی گاه شوخی آمیزش به دوستش مارکس نوشته شده نمی توان سخت گیر بود. آنچه که مهم است علاقه ایست که انگلس به زبان و ادبیات ما نشان داده و قضاوت های جالب و گاه بسیار صائبی است که طی مدت کوتاه آموزش زبان فارسی بدان رسیده است.